

بررسی ویژگی‌ها و عملکرد شش موجود افسانه‌ای در افسانه‌های ترکمنی

بخش دوم - دیو [döw]



آنادریدی کریمی*

در بخش قبلی به موضوعاتی چون «شکل و شمایل و رنگ دیوان»، «توانایی‌ها و قدرت دیوان»، «محل زندگی دیوان»، «شیشه عمر دیوان» و «کودن و ساده‌لوح و ترسو بودن دیوان» پرداختیم. در این بخش به دیگر صفات و عملکرد دیوها خواهیم پرداخت. تأکید ما در این بخش بیشتر بر روی صفات منفی و مثبت دیوها و مبارزه قهرمان با دیو خواهد بود و در خاتمه نیز به ارزیابی کلی خواهیم پرداخت.

*نویسنده و پژوهشگر



ستمگری و بی‌رحمی دیوها

ظلم و ستم و بی‌رحمی دیوها در افسانه‌های ترکمنی به شکل‌های گوناگون نمود پیدا می‌کند.

الف: ربودن و اسیر کردن دختران

دیوها دختران پادشاه و دختران زیبارو را می‌ربایند و نزد خود به اسارت نگه می‌دارند تا رضایت آنان را برای ازدواج به دست بیاورند. در بیشتر افسانه‌هایی که دیو در آن‌ها حضور دارد، معمولاً در کنار آنان دختران زیبارویی را مشاهده می‌کنیم که در نزد دیو هستند و دیوها سر به زانوی آنان گذاشته‌اند و به خواب رفته‌اند. این دخترها به زور از سوی دیوها ربوده شده‌اند. به چند افسانه اشاره می‌کنیم:

در افسانه **دیو آهونما** هیجده دختر اسیر هیجده دیو هستند. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۰۹)

در افسانه **مأممت جان** هفت خواهر در اسارت هفت دیو می‌باشند. (الله‌ناظاروف، ۲۰۰۷: ۴۸۸)

در افسانه **یارتی کله** و برادرانش سه خواهر اسیر دیو هستند. (پاک، ۱۳۸۹: ۱۲۷)

در افسانه **پسر پهلوان**، دیو بسیار بزرگی، یک پریروی را که دختر شاه پریان می‌باشد، از کوه قاف می‌دزدد و به خانه‌ی خود می‌آورد. (مترادقولیووا، ۲۰۱۱: ۳۰۴) این مورد را در افسانه **صالح‌بای** هم مشاهده می‌کنیم، دیوی به نام «سیمان جاجو»، دختری به نام «گل» را به قصد ازدواج می‌رباید؛ ولی آن دختر حاضر به ازدواج با او نیست. (قافالیووا، ۲۰۰۸: ۳۴۵)

اما در افسانه **مرد و سه دختر او**، گردبادی می‌آید و سه دختر را می‌رباید. در ادامه افسانه مطالعه می‌کنیم که سه دیو با آن سه دختر ازدواج کرده‌اند. (الله‌ناظاروف، ۲۰۰۷: ۶۹-۶۶) اسارت دختران و یا پریزادان را در افسانه‌های **قاراجا دلاور** (الله‌ناظاروف، ۲۰۰۷: ۳۰۰-۲۰۹)، افسانه **پسر یتیم** (مترادقولیووا، ۲۰۱۱: ۲۴۳) و افسانه **مایساک‌اکیل** (قافالیووا، ۲۰۰۸: ۲۴۶-۲۴۵) نیز می‌توان ملاحظه کرد.

البته گاهی دیوها دختر بچه‌ها را می‌ربایند و نزد خود می‌برند و به فرزندی قبول می‌کنند و آنان را عزیز و مورد لطف قرار می‌دهند. (گلدیووا، ۲۰۰۶: ۳۲۴)

ب: اسارت انسان‌های دیگر

ربودن و اسارت، محدود به دختران و پریزادان نیست. مردمان دیگر نیز در اسارت دیوها هستند. دو برادر بزرگ مأممت‌جان که برای به دست آوردن بلبل‌گویا می‌روند، هر دو به دست دیوسفید اسیر می‌شوند. دیو آنان را به داخل چاهی می‌اندازد. (الله‌ناظاروف، ۲۰۰۷: ۴۸۱) در افسانه قاراجا دلاور، سه دیو کره‌اسب‌های مادیان را می‌ربایند. دو برادر بزرگتر قاراجا دلاور برای پس گرفتن کره‌اسب‌ها می‌روند ولی اسیر دیوها می‌شوند. (گوک چیمین، ۲۰۱۰: ۱۶۸) در همین افسانه علاوه بر آنان، بیست‌وپنج نفر دست‌وپا بسته اسیر دیو هستند. (الله‌ناظاروف، ۲۰۰۷: ۲۹۷) دیوی در افسانه **نیم‌وجبی و دیو**، یک سکه از پیرمردی قرض می‌گیرد، ولی پس نمی‌دهد و در ادامه دو پسر پیرمرد را نیز که برای گرفتن سکه رفته بودند، می‌گیرد و داخل چاه می‌اندازد. (پاک، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۵)

پ: دزدی اموال و حیوانات مردم

در افسانه قاراجا دلور، دیوهایی به شکل تندباد/ گردباد می‌آیند. این دیوها ظالم و بی‌رحم هستند. با دزدی اموال ارزشمند انسان، زندگی خود را می‌گذرانند. در این افسانه سه دیو [به نوبت می‌آیند] و کره‌اسب‌های مادیان را می‌ربایند. (گوک چیمین، ۲۰۱۰: ۱۶۸) دیوی در افسانه پادشاه و دیو، هر چند وقت یکبار به قصر پادشاه حمله می‌کند و دار و ندار او را با خود می‌برد. (پاک، ۱۳۸۸: ۲۰۳)

در افسانه ریزه‌میزه و دیو سیاه می‌خوانیم: «روزی، روزگاری زن و شوهری بودند که بچه نداشتند. شوهر

شب و روز کار می‌کرد و زحمت می‌کشید و چند تا سکه طلا جمع کرده بود تا در روز مبادا به دردشان بخورد. ولی در همسایگی آن‌ها دیوی سیاه و گنده زندگی می‌کرد. و یک روز آمد و تمام سکه‌های مرد را به زور از دستش گرفت و موقع رفتن هم او را تهدید کرد و گفت: «اگر برای پس گرفتن سکه‌های طلا دنبالم بیایی، درسته قورت می‌دهم.» (پاک، ۱۳۸۳: ۱۳۳) **ت: پس ندادن قرض خود**

دیوی در افسانه «نیم‌وجبی و دیو» یک سکه از پیرمرد قرض می‌گیرد و پس نمی‌دهد. (پاک، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۵)

ث: خوردن گوشت انسان‌ها و حیوانات

برخی از دیوها آدمخوار هستند و گوشت انسان‌ها را می‌خورند. دیوی می‌آید و هفت برادر آق‌پامئق را می‌کشد و گوشت آن‌ها را می‌خورد و استخوان‌هایش را دور می‌اندازد. (گلدیوا، ۲۰۰۶: ۳۹) در افسانه‌ای نیز چوپانان را می‌کشد و می‌خورد. (همان، ۲۲۲) دیو در افسانه کلجه باتئر [کچلک دلور]، دوستان کلجه باتئر و خان را می‌خورد. (الله ناظاروف، ۲۰۰۷: ۴۱۷ و ۴۲۰ و ۴۲۱)

در افسانه‌های اقوام ایرانی نیز دیوهای آدمخوار دیده می‌شوند. برای نمونه، تنبل توسط دیوها کباب و خورده می‌شود. (درویشیان، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۳۴)

در برخی از افسانه‌ها، دیوها آدمخوار می‌باشند، ولی موفق به این امر نمی‌شوند. در افسانه مأممت‌جان از دیو سیاهی سخن به میان می‌آید که آدمخوار است، ولی چون تحت فرمان دختران این افسانه است، جرأت نمی‌کند، مأممت‌جان را بخورد. (الله ناظاروف، ۲۰۰۷: ۴۸۸) در افسانه دیو و شکارچی، دیو قصد دارد مرد شکارچی را بخورد، ولی موفق نمی‌شود. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۶۹-۶۶)

در افسانه پسر فقیر و پادشاه، پسری وارد غار محل زندگی دیوها می‌شود. دیو می‌گوید: «ای آدمیزاد، حالا که با پای خودت به این جا آمدی، غذای من می‌شوی»، دیو او را به پسرش می‌سپرد و می‌گوید: «پسرم! از این آدمیزاد خوب مواظبت کن چون قرار است او را بخوریم.» ولی چون بین این پسر و پسر دیو دوستی برقرار می‌شود، دیو پدر موفق به این کار نمی‌شود. (پاک، ۱۳۸۸: ۲۲۳-۲۲۲)

دیوها حیوانات را نیز می‌خورند. دیو در افسانه **آلور و بلور** از غیبت بُز استفاده می‌کند و به خانه‌ی او می‌رود و دو بچه‌ی او یعنی آلور و بلور را می‌خورد. (پاک، ۱۳۷۷: ۷۷) در یک افسانه دیگر، دیوی پیدا می‌شود و مردم قلعه را آزار و اذیت می‌دهد. آن دیو حیوانات مردم را نیز می‌خورد. (گلدیوا، ۲۰۰۶: ۲۲۲) در افسانه **عبداله بای**، دیو می‌آید و اسب مرد فقیر را می‌خورد. (منزاد قولیوا، ۲۰۱۱: ۳۹)

ج: مکیدن خون انسان‌ها و درست کردن طلا و نقره از خون آدمیان

دیوها علاقه خاصی به مکیدن خون انسان‌ها -به ویژه خون دختران- دارند. در افسانه **آق پامئق**، دیوی آق پامئق را مجبور می‌کند که یکی از انگشت‌هایش را از در بیرون بیاورد. دیو محکم انگشت او را می‌گیرد و آن را با سوزن بزرگی سوراخ می‌کند و خون انگشت او را می‌مکد و آق پامئق را تهدید می‌کند که اگر این موضوع را به برادرانش بگوید او را خواهد خورد. (گلدیوا، ۲۰۰۶: ۳۸) در افسانه **مایساک‌اکیل** نیز دیوی هر روز می‌آید و خون شخصیت مؤنث افسانه را می‌مکد. (قاقالیوا، ۲۰۰۸: ۲۵۱)

در افسانه **دو پسر پادشاه**، دیوی که به شکل و شمایل درویش ظاهر می‌شود، شاهزاده را با خود به قلعه خود می‌برد تا سی‌و نه روز از او پذیرایی می‌نماید و در روز چهارم او را داخل دیگ می‌اندازد تا با جادو از خون او طلا و از روغن او نقره درست کند و استخوانش را هم خودش بخورد. این دیو صد هزار فرزند پادشاهان را به این‌جا آورده بود و چنین کرده بود. البته در این افسانه شاهزاده با راهنمایی طوطیان از مرگ نجات می‌یابد و دیو را هلاک می‌کند. (همان، ۳۲۴)

ج: آزار و اذیت انسان‌ها

دیوی می‌آید و مردم ساکن یک قلعه را آزار و اذیت می‌دهد و حیوانات آنان را می‌خورد و چوپانان را می‌کشد و می‌خورد. مردم از ترس دیو نمی‌توانستند از قلعه بیرون بیایند. کشاورزان نمی‌توانستند زمین‌شان را بکارند و از ترس دیو، چوپانان حیوانات را بیرون نمی‌بردند و بازرگانان هم به سرزمین‌های دیگر جهت تجارت نمی‌رفتند. (گلدیوا، ۲۰۰۶: ۲۲۲)

در افسانه **مرد همیز شکن و مار سفید** دختر دیو، فردی بدجنس است و چند بار از دادن آب به فرزند تشنه شاهزاده خودداری می‌کند.... در ادامه افسانه، شاهزاده همسرش را به خانه‌شان می‌برد. دیو صاحب‌خانه قصد دارد که زن شاهزاده را از بین ببرد و بدین خاطر از او انجام کارهای دشوار و ناممکن و خطرناک را می‌خواهد. یک بار هم برای آوردن الک او را نزد خواهر دیو خود می‌فرستد تا توسط او خورده شود.... همسر شاهزاده با راهنمایی و کمک شاهزاده موفق می‌شود.... دیو در نهایت تصمیم می‌گیرد که زن را بخورد ولی شاهزاده و همسرش فرار می‌کنند. (پاک، ۱۳۸۱: ۱۹-۱۳)

ظلم و ستم، بیشتر از سوی دیوهای مذکر صورت می‌گیرد. به موارد متعددی اشاره شد که دیوهایی که اکثراً مذکر هستند، دختران زیبا را می‌ربایند و به اسارت نزد خود می‌برند و یا

انسان‌ها را می‌کشند و می‌خورند. با این وجود دیوهای مؤنث نیز ستمگر و بی‌رحم ظاهر می‌شوند. علاوه بر مورد فوق، می‌توان به افسانه **دیو و شکارچی** اشاره کرد. دختر دیو با مرد شکارچی آشناست و مرد شب‌ها به خانه‌ی او می‌آید، ولی با این وجود، این دختر با پدرش همکاری می‌کند تا او بتواند مرد شکارچی را بخورد و البته موفق نمی‌شود. (حال موحامدوف، ۱۹۷۹: ۱۶۰-۱۵۹)

در افسانه **میمون و هاشم‌جان** به صراحت به بی‌رحمی و ظلم دیو اشاره می‌شود. دژپری به هاشم می‌گوید: پدر من دیو و بی‌رحم است. از او بدتر برادر بزرگ پدرم است. اگر از آمدن تو باخبر شود، فوراً تو را خواهد خورد. اما من انسان هستم. دیو وقتی که من بچه بودم، مرا دزدید و به دختری قبول کرد. (گلدیووا، ۲۰۰۶: ۳۲۳)

دیوان مهربان و یاریگر

در مبحث قبلی بی‌رحمی و ظلم و ستم دیوان مطرح شد؛ اما در برخی از افسانه‌ها، دیوها چهره‌ی مهربان و مثبت دارند و در نقش یاریگر قهرمان اصلی ظاهر می‌شوند و به او کمک می‌کنند تا قهرمان به هدف خود برسد.

ذکر این نکته لازم است که در مواردی دیوها به‌طور داوطلبانه این اقدام را انجام می‌دهند و گاهی نیکی و خوبی قهرمان را تلافی می‌کنند و در مواردی نیز به ناچار در خدمت قهرمان قرار می‌گیرند. در افسانه **دو تیرانداز ماهر** دیوی حضور دارد که چهره‌ی کاملاً مثبتی دارد. دو شکارچی این افسانه از طریق شکار امرار معاش می‌کنند و قصد و نیت آنان نیز خوب است. دیو به‌خاطر آن که آنان آدم‌های مستمندی هستند، به آن‌ها یاری می‌رساند و می‌گوید: من به افراد فقیری چون شما نه تنها زیان نمی‌رسانم، بلکه کمک هم می‌کنم. دیو به هر کدام از شکارچی‌ها سنگ جواهری می‌دهد و می‌گوید: این‌ها را ببرید بازار و بفروشید... این‌ها تا آخر عمرتان سرمایه شما خواهد بود... اگر کسی از شما پرسید که این‌ها را از کجا آوردید؟ حرفی نزنید... عده‌ای به آن دو شکارچی مشکوک می‌شوند و شاه آن دو را زندانی می‌کند. شب، همان دیو می‌آید و آنان را از زندان آزاد می‌کند و می‌گوید: اصلاً نترسید... اگر پادشاه شما را تحت فشار گذاشت، به او و وزیرش بگویید که پشت سر ما بیایید تا جای جواهرات را نشانان بدهیم. شکارچیان چنین می‌کنند و طبق نقشه دیو، پادشاه و وزیرش اسیر دیو می‌شوند. در این بخش از افسانه، دیو چون انسان آگاه و فهیم به محاکمه پادشاه می‌پردازد و او را زیر سؤال می‌برد که تو چرا این‌ها را آزار دادی؟ ... چرا آن‌ها را زندانی کردی و می‌خواستی بکشی؟... تو به مردم آزار و اذیت رساندی ... حالا نوبت توست، حالا بکش. ببین تلخ است یا شیرین؟ بعد پادشاه و وزیر را در مکان تاریکی محبوس می‌کند... این دیو یکی از شکارچیان را به عنوان شاه انتخاب می‌کند و دیگری را وزیر... و از آن‌ها می‌خواهد که به شهر بروند و حکومت کنند و به فقرا آزار نرسانند. در ادامه، شاه و وزیر سابق را آزاد می‌کند و مقداری مال و وسایل به آن‌ها می‌دهد و آنان را به همراه خانواده‌شان به سرزمین دوردستی

می فرستد و می گوید: بروید و با زحمت و تلاش خودتان زندگی کنید، اما برنگردید. اگر این طرف‌ها پیدايتان بشود، نیست و نابودتان می‌کنم. (مترادقولیووا، ۲۰۱۱: ۲۲۵-۲۲۱)

دیو در این افسانه، همان‌طور که ذکر شد، چهره‌ی کاملاً مثبت دارد، او موجودی مهربان و دوست‌داشتنی و طرفدار فقرا است. دو شخصیت افسانه را دوست دارد و به آن دو کمک می‌کند و حتی یکی از آنان را به شاهی انتخاب می‌کند و دیگری را وزیر. او چون یک انسان آگاه نصیحت می‌کند که به فقرا آزار نرسانند.... این دیو مخالف انسان‌های ظالم و ستمگر چون شاه و وزیر است، ولی با این وجود، مهربان است و از کشتن شاه و وزیر خودداری می‌کند و مال و اموال در اختیار آنان می‌گذارد. به آن‌ها اجازه می‌دهد که به سرزمین دوردستی بروند.

قاراجا دلاور بعد از آن که برادرانش به او خیانت می‌کنند، در مسیر راه با دیوی روبه‌رو می‌شود. او سرگذشت خود را برای آن دیو تعریف می‌کند.... دیو با او دوست می‌شود و قاراجا را به پشت خود سوار و از رودخانه وسیع رد می‌کند و چندتا از ریش‌های سفید خود را به او می‌دهد و می‌گوید: اگر مشکلی برایت پیش آمد، این‌ها را بسوزان. من به کمکت خواهم آمد.

در افسانه تیرانداز ماهر، دیو به همراه دیگر حیوانات به چوپان که مورد بی‌مهری و غضب شاه قرار گرفته است، کمک می‌کند تا او بتواند با دختر شاه ازدواج کند. البته لازم به ذکر است که شخصیت اصلی افسانه به این حیوانات کمک کرده بود. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۸: ۶۸-۶۷)

در افسانه **سنهور**، قهرمان افسانه به جستجوی دلارام‌پری می‌رود.... در مسیر راه نزد دیوی می‌رود که هفت پسر دارد. سنهور به دیو می‌گوید که به‌خاطر دلارام‌پری آمده است. دیو او را به‌خاطر راستگویی و صداقتش به فرزندی می‌پذیرد و او را نزد دلارام‌پری می‌فرستد. پری



برای قهرمان شرایط سختی می‌گذارد که اگر قهرمان نتواند آن شرایط را به‌جای آورد، به چاه انداخته خواهد شد... دیو به قهرمان می‌گوید به جز مورد بازی شطرنج که کاری از دست من بر نمی‌آید، در بقیه موارد به تو کمک خواهم کرد. آن دیو به دیوهای دیگر سفارش می‌کند که شرایط پری را به‌جای آورند. البته در بازی شطرنج قهرمان از پری شکست می‌خورد و به چاه انداخته می‌شود... قهرمان برادری دارد. او برای رهایی برادرش به راه می‌افتد و موفق به شکست پری در بازی شطرنج می‌شود. دیوها نیز سنه‌ور را از چاه بیرون می‌آورند. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۸۹-۱۸۸)

در افسانه **شاهی محرم**، دیوی به شکل اسب درمی‌آید و شاهی محرم را به سرزمین خودش می‌برد و او را به فرزندی می‌پذیرد و وسایل خوشی و خرمی او را فراهم می‌سازد. این دیو در ادامه با ازدواج شاهی محرم با شاه‌پریان به نام بالایی حوسنی موافقت می‌کند. هرچند در افسانه به‌طور روشن و واضح نیامده است، ولی از محتوای افسانه می‌توان استنباط کرد که دیو نیز عاشق و شیفته‌ی بالایی حوسنی بوده است. ولی او به‌خاطر پسر خوانده‌اش از عشق و علاقه‌ی خود می‌گذرد و آن دو را پشت خود سوار می‌کند و به کشور شاهی محرم می‌رساند. مستی موهم به قهرمان می‌دهد تا در وقت گرفتاری آن را آتش بزند تا دیو به کمکش بیاید... در مدتی که شاهی محرم از وطن دور بود، فرد دیگری ادعای سلطنت می‌کند و بر تخت سلطنت می‌نشیند، او حتی چهل همسر شاهی محرم را به همسری خود درمی‌آورد... این پادشاه جدید از آمدن شاهی محرم خبردار می‌شود. وقتی که شاهی محرم به شکار می‌رود، پادشاه جدید، تصمیم می‌گیرد که همسر تازه‌ی او یعنی بالایی حوسنی را نیز تصاحب کند... پری یعنی حوسنی‌بلا به شکل پرنده‌ای درمی‌آید و پروازکنان به شهر سبز رود. شاهی محرم برای یافتن همسرش موی دیو را آتش می‌زند و دیو بلافاصله در مقابل او ظاهر می‌شود... دیو اطلاعی از شهر سبز ندارد. آن‌ها به کشور دیوها می‌روند و دیوی پیر آن‌ها را راهنمایی می‌کند... دیوها کلاهی بر سر قهرمان می‌گذارند تا او از نظرها پنهان شود و بتواند همسرش را بیابد... قهرمان با کمک دیوها همسرش را می‌یابد و به سرزمین خودش برمی‌گردد و دوباره به سلطنت می‌رسد. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۲۲۱-۲۱۷)

در افسانه **پسر دیوانه**، نقش مثبت و یاریگری دیو به روشنی و به وضوح به تصویر کشیده شده است. دیوانه‌ای، عاشق دختر زیبا و عاقل پادشاه می‌شود و از او خواستگاری می‌کند... پادشاه شرایطی برای ازدواج می‌گذارد. قهرمان با کمک مرد آبی موفق می‌شود برای پادشاه پنج عدد جواهر درخشان از دریا بیاورد. در ادامه توبره‌ای پر از طلا نزد پادشاه می‌برد... اما دختر پادشاه مریض می‌شود و از دنیا می‌رود... دیوانه به قبرستان می‌رود و می‌بیند که دختر از دنیا رفته، در گور خود به آرنج تکیه داده است. دیوانه دختر را با کفن‌اش از گور برمی‌دارد و به خانه‌ی خودش می‌برد و از ملایی می‌خواهد که آن دو را به عقد یکدیگر در بیاورد... سال‌ها می‌گذرد. آن دو صاحب فرزند پسری می‌شوند... در ادامه این پسر و پسر

پادشاه هم‌بازی می‌شوند... همسر پادشاه به هویت آن پسر پی می‌برد. در ادامه‌ی افسانه، گورخر خاکستری پسر دیوانه را با خود به آسمان می‌برد و در عمارتی زیبا در وسط باغی پیاده می‌کند... گورخر تبدیل به دیو می‌شود و به پسر می‌گوید قصد من این است که من و تو پدر و فرزند باشیم. تو را صاحب این ملک و املاک می‌کنم و خودم هم در خدمت تو خواهم بود. هرچه بخواهی بلافاصله برایت فراهم خواهم کرد... کلید همه‌ی این خانه‌ها هم در دست تو باشد... دیو یک مُشت از موهای خود را به او می‌دهد و می‌گوید هر وقت گرفتار شدی، این‌ها را آتش بزن، من بلافاصله خواهم آمد. در ادامه، پسر، عاشق یک پری می‌شود. دیو با آن‌که خود عاشق آن پری بوده است، پسر را یاری می‌کند تا به مراد خود برسد و وعده می‌دهد که خودش هم در خدمت آنان خواهد بود. دیو عروسی بسیار باشکوهی هم برای آنان برگزار می‌کند. دیو به خواست پسر، او و همسرش را به سرزمین قهرمان می‌برد و با خواست مردم، قهرمان به سلطنت می‌رسد. در ضمن این دیوان که دوست قهرمان هستند، در مقابل هجوم دشمنان نیز ایستادگی می‌کنند. (گلدیووا، ۲۰۰۶: ۵۸-۴۶)

در افسانه سه خواهر، یک دیو از دو کودک که در داخل صندوقی هستند و به رودخانه انداخته شده‌اند، چون فرزندان خود مراقبت می‌کند. البته دیو در هفت‌سالگی آن دو کودک از دنیا می‌رود. (همان: ۲۱۷)

دیو و دخترش در افسانه پسر مغازه‌دار در نقش مثبت ظاهر می‌شوند و به قهرمان یاری می‌رسانند. حتی دیو رضایت می‌دهد که دختر زیبارویش با قهرمان ازدواج کند و علاوه بر آن، دیو به قهرمان هفتادودو فن و هنر [سحر و جادو] یاد می‌دهد. دیو، دخترش و قهرمان را تبدیل به پرنده می‌کند و آن دو را به کشور قهرمان می‌فرستد. (ققالیووا، ۲۰۰۸: ۸۴-۸۳)

یاری دختر دیو را در افسانه چهل دروغ نیز مشاهده می‌کنیم. مردی پسر خود را نزد دیو می‌برد تا از او فن و هنر [سحر و جادو] بیاموزد و بتواند با دختر شاه ازدواج کند. دیو به مرد می‌گوید: چهل روز او را داخل صندوق می‌گذارم، اگر مُرد، پسر مال من بشود و اگر زنده ماند از آن تو. قصد واقعی دیو از این پیشنهاد آن است که [پسر از گرسنگی و بی‌آبی] در صندوق بمیرد تا او را بخورد.

دختر دیو که در فن و هنر [سحر و جادو] یک درجه از پدر برتر است، هر روز که پدرش به شکار می‌رود، آن پسر را از صندوق بیرون می‌آورد و به او نان و غذا می‌دهد و آتش روشن می‌کند و می‌پرسد: فهمیدی؟

وقتی که آن پسر پاسخ می‌دهد: نفهمیدم.

دختر او را توی صندوق می‌گذارد و می‌گوید: پس توی صندوق بمان.

و این کار را بارها تکرار می‌کند و یک بار که پسر می‌گوید: فهمیدم. دختر دیو باز هم او را در صندوق می‌گذارد. بدین صورت چهل روز می‌گذرد و پسر به کمک دختر دیو از گرسنگی و تشنگی نجات می‌یابد و دیو پدر به ناچار او را آزاد می‌کند. در ادامه افسانه می‌خوانیم که

پسر قادر است خود را به شکل حیواناتی چون قوچ، اسب و شتر دریاورد و به پدر خود می‌گوید که این فنون و هنر را از دیو یاد گرفته‌ام... دیو بار دیگر پسر را نزد خود می‌برد و قصد خوردن او را دارد، ولی دختر دیو باعث فرار و نجات پسر می‌شود... در خاتمه افسانه، قهرمان با دختر پادشاه با گفتن چهل دروغ ازدواج می‌کند. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۳۷۸-۳۷۳) در این افسانه اگر کمک و یاریگری دختر دیو نمی‌بود، قهرمان افسانه به دست دیو پدر خورده می‌شد و موفق به ازدواج با دختر پادشاه نمی‌شد.

پسران دیو هم به کمک قهرمان افسانه می‌آیند. پادشاهی در افسانه «پسر فقیر و پادشاه» قصد دارد که پسر فقیر را بکشد. پسر فرار می‌کند و به غاری نزد دیوها می‌رود. دل پسر دیو به حال پسر فقیر می‌سوزد و به او می‌گوید: «بیا با هم دست برادری بدهیم و در سختی‌ها و مشکلات از همدیگر مواظبت کنیم.»

دیو پدر قصد خوردن این پسر را دارد. پسر دیو از او حمایت و با پدرش مبارزه می‌کند و او را فراری می‌دهد... پادشاه هم چنان قصد دارد که پسر فقیر را به قتل برساند... دیو پسر با کمک گرگ‌ها، سربازان پادشاه را شکست می‌دهد. پسر فقیر با کمک مردم و دیو پسر، پادشاه می‌شود و از دیو پسر می‌خواهد که تا آخر عمرش در کنار او بماند. (پاک، ۱۳۸۸: ۲۲۴-۲۲۲) در این افسانه دو عملکرد کاملاً متضاد از دیوها مشاهده می‌کنیم. دیو پدر می‌خواهد پسر مظلوم و فقیر را بخورد و دیو پسر با مهربانی از صمیم دل به قهرمان کمک می‌کند و حتی در برابر پدر خود می‌ایستد و با سپاهیان پادشاه ظالم می‌جنگد و در به سلطنت رساندن قهرمان نیز نقش دارد.

در مواردی هم دیوهای زن مهربان و یاریگر می‌باشند. در افسانه **خواب فروخته شده**، یک پیرزن دیو حضور دارد. این پیرزن به قهرمان کمک می‌کند تا به مقصد خود برسد. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۸۱)

در برخی از افسانه‌های ایرانی نیز، دیوهای زن -به‌ویژه مادر دیو- نقش مثبت و یاریگر دارد. «در برخی موارد نیز چنانچه قهرمان سراغ مادر دیو برود و محبت او را جلب کند، می‌تواند دیوان را به خدمت خود درآورد و آن‌ها را به یاریگر تبدیل کند. در [افسانه] برادران حسود، قهرمان به توصیه پیری ضمیر، سراغ ماده دیوی می‌رود و بی‌آنکه او متوجه شود، سینه‌اش را که از بزرگی به پشت افتاده است، می‌مکد، به همین سبب، ماده دیو نه فقط او را آزاد می‌کند، بلکه به پسران خود که ۴۰ دیوند، می‌گوید که چون آدمیزاد سینه او را مکیده، بنابراین برادر آن‌ها به‌شمار می‌رود و باید به او کمک کنند. دیوها نیز قهرمان را به برادری می‌پذیرند و به او برای دستیابی به ابزاری سحرآمیز که در سرزمین پریان است، یاری می‌رسانند. (جعفری قنواتی) محمد، ۱۳۹۴: ۱۰۲-۱۰۱»

در تعدادی از افسانه‌های ترکمنی، قهرمان به دیو یا یکی از اعضای خانواده‌ی او خوبی و احسان می‌کند و یا باعث نجات جان آنان می‌شود. در مقابل، دیو نیز به جبران این نیکی برمی‌آید. در افسانه **بچه‌گردویی و دیو می‌خوانیم** که بچه‌گردویی عاشق دختر پادشاه

می‌شود. پادشاه برای این ازدواج شرایطی چون ساخت قصری زیباتر و بزرگتر از قصر پادشاه، فرستادن هفت بار شتر طلا برای دختر و برپایی جشن عروسی بی‌نظیر می‌گذارد. بچه‌گردویی به‌راه می‌افتد و در راه سنگی برمی‌دارد و آن را به آسمان پرتاب می‌کند. سنگ به شیشه‌ای می‌خورد و شیشه می‌شکند و دیوی گنده از آن بیرون می‌آید. دیو به بچه‌گردویی می‌گوید: «حالا که بعد از سال‌های زیاد شیشه لعنتی را شکستی و باعث نجات من شدی؛ در عوض آن می‌خواهم به تو کمک کنم و آرزوی تو را برآورده کنم» دیو هر سه شرط پادشاه را به‌جای می‌آورد. علاوه بر آن‌ها کار بسیار مهمی را انجام می‌دهد. دیو، گردویی را روی دست بلند می‌کند و چند بار دور سرش می‌چرخاند و بعد محکم به زمین می‌کوبد. از شدت ضربه پوست گردویی صدایی می‌کند و می‌شکند و تکه‌تکه می‌شود و از داخل پوست، جوانی زیبا و رشید بیرون می‌آید. بدین ترتیب قهرمان ریزه‌میزه‌ی افسانه با یاری دیو تبدیل به جوانی زیبا و رشید می‌شود و با دختر پادشاه ازدواج می‌کند. (پاک، ۱۳۸۳: ۱۷-۹)

در افسانه **دیو و سکه‌های طلا**، نیز زن فقیری شیشه‌ای را داخل آب چشمه می‌بیند. زن، شیشه را از آب می‌گیرد و در شیشه را که باز می‌کند دیو بزرگی جلوی او ظاهر می‌شود... دیو به او می‌گوید: من سال‌های سال توی این شیشه گرفتار بودم. حالا که مرا آزاد کردی، هرشب که برای بردن آب می‌آیی یک سکه طلا به تو می‌دهم. دیو هر شب یک سکه طلا به زن می‌دهد، ولی زن و شوهرش به‌خاطر حرص و آز باعث کشته شدن دیو می‌شوند و سکه‌های قبلی نیز تبدیل به خاکستر می‌شود. (پاک، ۱۳۸۸: ۱۸۳-۱۸۱)

در برخی از افسانه‌ها، دیوها به عنوان موجودات حق‌شناس ظاهر می‌شوند. آنان قدر خوبی و نیکی قهرمان را می‌دانند و در پی جبران آن می‌آیند. در افسانه پدر و سه دختر او، دیوی در ته چاهی محبوس مانده است. قهرمان افسانه وقتی به آن‌جا می‌رود، آن دیو از او می‌خواهد که کمی نان، آب و نمک به او بدهد... پسر چنین می‌کند. دیو نیرو می‌گیرد و از ته چاه بیرون می‌آید. قهرمان به دنبال دختری است که دیو هم به‌خاطر او سی سال در ته آن چاه به‌سر برده است و دیو آن دختر را متعلق به خود می‌داند. دیو و پسر با هم به نبرد می‌پردازند. دیو در هر سه مورد پسر را شکست می‌دهد، اما به‌خاطر این که پسر به او نان، آب و نمک داده است، او را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌دهد. پسر از ادامه‌ی مبارزه دست می‌کشد و از آن‌جا می‌رود. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۷۱)

باقی حریص که شخص بسیار خسیس است، به‌طور اتفاقی باعث می‌شود که کله‌پاچه یک بزرگ به دختر زیبایی تبدیل شود. او دختر دیو خاکستری است. آن دیو به‌خاطر نجات دخترش به مرد خسیس که با وجود ثروت فراوان هیچ کمکی حتی به زنش نمی‌کرد، یاری می‌رساند و نفس حریص مرد را از بین می‌برد. دیو به مرد می‌گوید که ثروت تو مال تو نبود. اگر مال تو بود به‌خاطر یک کله‌پاچه این همه عذاب نمی‌کشیدی. اختیار ثروت تو در دست نفس حریص تو بود. من نفس تو را کشتم... در ادامه مرد خسیس تبدیل به مرد بخشنده و مهربان می‌شود. دیو در این افسانه هم‌چون یک معلم اخلاق ظاهر می‌شود و زندگی یک

فرد را دگرگون می‌سازد. (گلدیووا، ۲۰۰۶: ۲۳۹-۲۳۵) افسانه «نان جو» از افسانه‌های ایرانی نیز شباهت‌هایی با این افسانه دارد. (ر.ک. شریف‌نسب، ۱۳۹۴: ۱۶۶-۱۶۵)

مأممت، قهرمان افسانه **صد سکه طلا**، خوب دوتار می‌زند. دیو با دیدن او به یاد پسرش می‌افتد که او نیز با مهارت دوتار می‌نواخت. دیو به همین خاطر راضی می‌شود که به مأممت کمک کند. افراد کاروان، مأممت را تنها گذاشته و رفته بودند. دیو او را به کاروان می‌رساند. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۵۳)

گاهی دیوها مایل هستند قهرمان را بخورند، ولی به‌خاطر آن‌که با او خویشاوند می‌باشند، از این امر خودداری می‌کنند. این مورد در افسانه «مرد و سه دختر او» آمده است. سه دیو که شوهر خواهران قهرمان می‌باشند، به ترتیب سه، دو و یک روز از قهرمان پذیرایی می‌کنند و هر یک نیز سفره‌ای سحرآمیز به او هدیه می‌دهند که در ادامه‌ی افسانه به کار قهرمان می‌آید. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۶۹-۶۶)

در بعضی از افسانه‌های ترکمنی، دیوها نقش راهنما و یاریگر را دارند. پادشاهی با کمک و توطئه‌چینی مرد کوسه در پی تصاحب زن زیبای چوپان است و برای سربه‌نیست کردن چوپان، او را به مأموریت بسیار مشکل و خطرناک می‌فرستد... برای نمونه پادشاه به چوپان می‌گوید: «حالا برو و گل‌هایی را که پری گلریز از دهانش می‌ریزد، برای ما بیاور.» چوپان به توصیه اسب خال‌خالی نزد دیو پیر می‌رود و از او تقاضای کمک می‌کند. دیو پیر او را راهنمایی می‌کند و قهرمان موفق به یافتن پری گلریز می‌شود، اما تبدیل به سنگ می‌شود. دیو به دنبال چوپان می‌رود و وردی می‌خواند و او را به شکل اولیه‌اش درمی‌آورد و این بار چوپان با راهنمایی و توصیه و کمک دیو موفق به گرفتن پری گلریز می‌شود. (پاک، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۴)

البته یاریگری دیوها در همه موارد داوطلبانه و از روی دلسوزی نیست. در مواردی آنان به ناچار و یا به دستور دیگری به قهرمان، برای رسیدن به مقصد و هدفش، یاری می‌رسانند. در افسانه **آی پری**، فردی به نام جیحون یاریگر قهرمان افسانه است. او دیوها را به خدمت می‌گیرد و از دیوها می‌خواهد که آنان را به مقصد برسانند و در ضمن قصر چهل طبقه برای آنان بسازند. (قاقالیووا، ۲۰۰۸: ۴۵)

در افسانه **قالاندار سولطان**، بلبل گویا از دیو سفید می‌خواهد که قهرمان و خواهرش و پری و خود او با قصرش به سرزمین قهرمان ببرد و دیو چنین می‌کند. دیو در خدمت بلبل گویاست. البته لازم به ذکر است که خود بلبل گویا هم به ناچار در خدمت خواهر قهرمان افسانه که او را گرفته و بال‌هایش را پیچانده است، قرار گرفته است. به بیان دیگر بلبل گویا ناچار است که خواسته‌های شخصیت‌های افسانه را به‌جای آورد و دیو هم که در خدمت بلبل گویاست به امر او به قهرمان و اطرافیان او یاری می‌رساند. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۴۳)

در افسانه «عبداله‌بای»، وقتی که دیو در مقابل قهرمان کم می‌آورد و روحیه‌اش را از دست می‌دهد، برای حفظ جانش حاضر به همکاری با قهرمان می‌شود و دختر زیبای خود را به

عقد عبدالله‌بای درمی‌آورد... قهرمان با دختر دیو ازدواج می‌کند... پادشاه در موقع شکار با دیدن همسر عبدالله‌بای عاشق او می‌شود و در پی تصاحب او برمی‌آید... عبدالله را به زندان می‌اندازد. وزیران و علما به پادشاه پیشنهاد می‌کنند که او را از زندان آزاد کند و به او مأموریت دشوار بدهد که از عهده انجام آن برنیاید. آن وقت پادشاه حق خواهد داشت که عبدالله را بکشد و یا به زندان بیاورد و یا از مملکت تبعید کند. پادشاه که امیدوار است با این روش همسر زیبای عبدالله‌بای را تصاحب خواهد کرد، نظر آنان را معقول می‌داند و می‌پذیرد. از قهرمان انجام کارهای ناممکن را می‌خواهد. برای نمونه از او می‌خواهد که اسبی بیاورد که هفتاد و دو بالاته داشته باشد، به گونه‌ای که برای رسیدن به آن باید از نردبانی استفاده شود که هفتاد و دو پله داشته باشد. از هفتاد و دو فن و هنر هم برخوردار باشد... عبدالله‌بای به راهنمایی همسرش که دختر دیو و پری است، با اسب تولپار پیش دیو می‌رود. دیو هفتاد و دو استا دارد. به دستور دیو آن‌ها چنین اسبی را درست می‌کنند. بدین ترتیب عبدالله‌بای با کمک دیو از مرگ نجات می‌یابد. (متراد غولیبوا، ۲۰۱۱: ۴۳-۳۹)

در افسانه مأممت‌جان ما با دو نوع دیو مواجه هستیم، دیوهایی که ظالم و بی‌رحم هستند و دختران را به اسارت گرفته‌اند و مأممت‌جان با آنان مبارزه می‌کند و آنان را می‌کشد. دیوهایی که در خدمت این دختران اسیر هستند. جالب است که این دختران از سویی اسیر دیوها می‌باشند و از سوی دیگر دیوهایی را در اختیار دارند که آدمخوار هستند، ولی به دستور این دختران از خوردن قهرمان خودداری و او را بر پشت خود سوار می‌کنند و به مقصد می‌رسانند. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۴۹۶-۴۸۱)

رفتار و برخورد دیو در مقابل قهرمان در افسانه «مایسا کاکیل» در مقایسه با چند مورد ذکر



شده متفاوت است. در این افسانه وقتی که دیو جان خود را در خطر می‌بیند، برای نجات جاننش مجبور می‌شود از توانایی خارق‌العاده خودش استفاده کند. در این افسانه سه شخصیت وجود دارد که هر سه نقص جسمانی دارند. قهرمان افسانه به سبب توطئه برادرانش دو پایش را از زانو به پایین از دست می‌دهد. دیگری دو دستش قطع شده است و سومی نیز کور می‌باشد. دیو به ترتیب کور را می‌بلعد و از بینی‌اش بیرون می‌آورد و بینا می‌سازد. دومی را نیز چنین می‌کند. او نیز صاحب دو دست می‌شود. اما قهرمان را می‌بلعد ولی بیرون نمی‌فرستد و چون دیو فهمیده بود که قهرمان با دیوها دشمن است. آن دو شخصیت اول، دیو را می‌کشند و موفق می‌شوند قهرمان را بیرون بیاورند. البته قهرمان نیز شفا یافته است. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۵۲)

ویژگی‌ها و کارکردهای دیگر دیوان

علاوه بر آنچه که ذکرش رفت. دیوان در افسانه‌های ترکمنی ویژگی‌ها و کارکردهای دیگری هم دارند که به اختصار به این موارد می‌پردازیم.

الف: اسامی دیوها: دیوها در افسانه‌های ترکمنی، به جز موارد اندک، اسم ندارند. برای نمونه در افسانه **صالح‌بای** اسم دیو، **سیمان‌جاجو** است. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۳۴۵)

ب: جنسیت دیوها: در افسانه‌هایی که دیوها حضور دارند، در همه موارد به‌طور دقیق به جنسیت دیو اشاره نشده است و با نام کلی دیو یاد شده است، ولی با این وجود به نظر می‌رسد در بسیاری از موارد دیوها مذکر هستند. البته در مواردی به صراحت به مذکر یا مؤنث بودن دیوها با عنوان دیو پدر، پسر دیو و دختر دیو اشاره می‌شود. چند مورد را ذکر می‌کنیم. در افسانه «پسر فقیر و پادشاه» از دیو پدر و دیو پسر نام برده می‌شود. (پاک، ۱۳۸۸: ۲۲۲) در افسانه دیو و شکارچی هم از دختر زیبای دیو و هم خود دیو و در افسانه «خواب فروخته شده»، از پیرزنی سخن به میان می‌آید که دیو می‌باشد. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۸۱، ۶۶)

پ: خانواده دیوها: در بعضی از افسانه‌های ترکمنی از خانواده دیوها سخن به میان می‌آید ولی به‌طور کامل مطرح نمی‌شوند. مثلا در افسانه‌های ترکمنی از یک خانواده کامل شامل پدر، مادر و فرزندان نام برده نمی‌شود. در افسانه پسر مغازه‌دار، دیو چهل پسر دارد و یک دختر ولی سخنی از همسر دیو به میان نمی‌آید. در افسانه پسر ته‌تغاری چهل برادر با هم زندگی می‌کنند. (گلدییوا، ۲۰۰۶: ۱۲۳) در افسانه پسر فقیر و پادشاه، دیو و پسرش با هم در غاز زندگی می‌کنند. (پاک، ۱۳۸۸: ۲۲۲) در افسانه «مایسا کاکیل»، دیو سه پسر دارد. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۴۷)

ت: قشون دیوان: در یکی دو افسانه ترکمنی به قشون دیوان اشاره شده است. هیجده دیو در افسانه دیو آهونما حضور دارند که هر کدام صدوشصت هزار سپاه دارند. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۹۲) در افسانه **پسر پهلوان**، برادر دیو سیاه توسط قهرمان کشته، پری او نیز فراری داده می‌شود. دیو سیاه برای انتقام از قهرمان با چهل هزار سپاهی رهسپار می‌شود. (مترادقولییوا، ۲۰۱۱: ۳۰۵)

ث: **پابندی دیوها به قسم:** در [افسانه‌های ایرانی] اگر دیوها به حضرت سلیمان(ع) قسم یاد کنند به قهرمان آزاری نمی‌رسانند. (رک، جعفری (قنواتی) محمد، ۱۳۹۴: ۱۰۲) در یکی از افسانه‌های ترکمنی به نام **طوطی و کاروان سالار**، سه دیو به‌خاطر موضوعی با هم دعوا می‌کنند و از شخصیت اصلی افسانه می‌خواهند که در کار آنان داوری کند، ولی چون او نمی‌پذیرد، دیوان به حضرت سلیمان(ع) سوگند یاد می‌کنند که طبق گفته او عمل کنند. البته این نکته باید تذکر داده شود که این افسانه خود شامل چند افسانه دیگر هم می‌باشد. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۲۶۰)

ج: **حس بویایی قوی دیوان نسبت به بوی آدمیزاد:** دیوان نسبت به بوی آدمیزاد بسیار حساس هستند و به راحتی متوجه حضور آدم‌ها می‌شوند، حتی اگر آدمیزاد پنهان و یا تبدیل به یک موجود جاندار و یا بی‌جان شود. به چند مورد اشاره می‌کنیم. زن و شوهری در افسانه «**قصر دیوها**» وارد قصر دیوها شده، در داخل کدوی نمکی پنهان می‌شوند. دیوها همین که وارد شدند، فریاد زدند: «بوی آدمیزاد! بوی آدمیزاد!» (پاک، ۱۳۸۸: ۷۶) تاج‌ماد ترسو وارد خانه دیوها می‌شود... دیوها وقتی به نزدیکی‌های خانه رسیدند بوی آدمیزاد به مشامشان رسید، دیوها غرشی کردند که: «بوی آدمیزاد می‌آید.» (پاک، ۱۳۸۳: ۹۳) زن، صالح‌بای را در صندوقی پنهان و آن را قفل می‌کند. دیو که می‌آید، بو می‌کشد و متوجه حضور آدمیزاد می‌شود. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۳۴۹-۳۴۸) هاشم مدتی کنار حوض می‌ایستد و از آن‌جا می‌رود. پس از مدتی دو دیو کنار آن حوض آیند و می‌گویند: «به این‌جا آدمیزاد آمده است. بوی آدمیزاد در این‌جا هست.» (گلدیویا، ۲۰۰۶: ۳۲۶) در افسانه‌های پسر مغازه‌دار و پدر و سه دختر او، با آن که قهرمانان افسانه از سوی خواهر قهرمان و دختر دیو تبدیل به سوزن می‌شوند، اما دیو هنوز پا به خانه نگذاشته، متوجه بوی آدمیزاد می‌شود. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۸۱، ۶۸-۶۷)

ج: **شکار رفتن دیوها:** در چندین افسانه ترکمنی می‌خوانیم که دیوها در خانه حضور ندارند و به شکار رفته‌اند. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۴۱، ۶۷، گلدیویا، ۲۰۰۶: ۲۰۱، حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۲۰۶، متراد قولیویا، ۲۰۱۱: ۸۷) گاهی دیو تنها به شکار رود و گاهی چند دیو با هم به شکار می‌روند.

ح: **خواب دیدن:** دیوها نیز چون انسان‌ها می‌خورند، می‌آشامند و به خواب می‌روند. البته مدت خواب و طریقه خوابیدن آن‌ها با انسان تفاوت‌هایی دارد.

در افسانه‌های ایرانی دیوان معمولاً هفت شبانه‌روز و گاه چهل شبانه‌روز با چشمان باز می‌خوابند (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴۳۴) و دیوها روزها به خواب عمیق می‌روند و شب‌ها را برای فعالیت خویش مناسب‌تر می‌بینند. (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۶۹)

در برخی از افسانه‌های ترکمنی به مدت و نحوه خوابیدن دیوها اشاره شده است. در افسانه «پسر پهلوان»، دیوی بسیار گنده در حالی که یک پایش را در روی کوهی و پای دیگرش را در روی کوه دیگر گذاشته است به خواب رفته است. این دیو پانزده روز می‌خورد و پانزده

روزی بی‌آن‌که بیدار شود خوابد. (مثراد قولیبوا، ۲۰۱۱: ۳۰۴) در افسانه قولِ تیرانداز، دیو چهل شبانه‌روز در خواب است. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۵۸)

معمولاً دیوها دوست دارند سر بر زانوی زنان که اکثراً زیبارو و پری‌رو هستند، بگذارند و به خواب روند. این مورد را هم در افسانه‌های ایرانی و هم در افسانه‌های ترکمنی می‌توان مشاهده کرد. در یکی از افسانه‌های ایرانی، دختری به نام نمکی توسط دیو ربوده شود. در قسمتی از افسانه خوانیم که دیو خطاب به او چنین گوید: «زانوت را بیار جلو سرم را بگذارم روش که از هر متکایی برای من بهتر است. من هفت روز می‌خوابم...» (صبحی (مهتدی)، ۱۳۸۷: ۲۷۰-۲۶۰، به نقل از شریف‌نسب، ۱۳۹۴: ۸۶)

این مورد در افسانه‌های ترکمنی نیز مشاهده می‌شود. دیو دوست دارد که سر بر زانوی زنی زیبارو بگذارد و یا بر آن تکیه دهد و بخوابد. (حال موحاممدوف، ۱۳۷۹: ۲۶۶، قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۱۱۴-۱۱۲) و البته در افسانه [پسری] که از مادیان سیاه به دنیا آمده است، دیو سوم به زانوی پیرزنی تکیه داده و خوابیده است. (همان، ۱۱۳)

خ: اهمیت سلام برای دیوان: در تعدادی از افسانه‌ها وقتی قهرمان یا یکی از شخصیت‌های فرعی نزد دیو می‌روند به او سلام می‌دهند. دیوها به «سلام» اهمیت خاصی می‌دهند و برای «سلام» حرمت قایل هستند و به سلام‌کننده گزندی نمی‌رسانند. (درویشیان، ۱۳۸۲، ج ۵: ۶۹۱)

در افسانه «چهل برادر، چهل خواهر» از افسانه‌های خراسان جنوبی، پسری که در جستجوی آتش است، دیو نگهبان آتش را با یک سلام خام می‌کند، به طوری که دیو اعتراف می‌کند: «اگر حق سلامت نبود، گوشت تو یک لقمه من، خون تو یک جرعه من می‌شد.» (سرمد، ۱۳۸۳: ۲۴ به نقل از سرمد، ۱۳۹۴: ۶۸) در ادامه دیو پدر از چهل پسرش درخواست می‌کند آدمیزاد را نکشند چون بسیار مؤدب است. دیوها نیز به او آزاری نمی‌رسانند. (سرمد، ۱۳۹۴: ۶۹)

شبهه این مورد را در افسانه «چهل برادر» مربوط به قاینات، هم می‌توان مشاهده کرد. (درویشیان، ۱۳۸۷، ج ۳: ۴۲۶) در افسانه‌های ترکمنی نیز در بسیاری موارد، دیوها به «سلام» قهرمان اهمیت می‌دهند. چند مورد را ذکر می‌کنیم. در افسانه **چوپان و پادشاه** می‌خوانیم که چوپان وارد باغ شد و خانه‌ی سیاه دیو را پیدا کرد. پیش او رفت و سلام کرد. دیو پیر گفت: «اگر سلام نکرده بودی، فرصت حرف زدن به تو نمی‌دادم و درسته قورت می‌دادم.» (پاک، ۱۳۸۸: ۱۴۴) قهرمان در افسانه **پسر عاقل مرد فقیر**، وقتی که وارد چاه محل زندگی دیو بزرگی می‌شود، از ترس سلام می‌دهد. دیو چنین پاسخ می‌دهد: «اگر سلام نداده بودی، دو تکه‌ات می‌کردم و قورت می‌دادم.» این دیو در ادامه‌ی افسانه از رفتار و سلام دادن او خوشش می‌آید و به او گزندی نمی‌رساند. (گلدیبوا، ۲۰۰۶: ۱۳۲) چنین عبارتی در افسانه‌های دیگر نیز تکرار می‌شود. (مثراد قولیبوا، ۲۰۱۱: ۳۰۲، قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۵۱)

در چند مورد ذکر شده، از سوی دیوان به قهرمان گزندی رسد. در افسانه **پسر پهلوان**، هرچند که چهار دیو ساکن غار، خطاب به قهرمان چنین جملاتی را بر زبان می‌آورند، ولی از ترس

خواسته‌ی او را به‌جا می‌آورند. در موارد دیگر هرچند که سلام دادن قهرمان به دیو باعث می‌شود که دیو، قهرمان را نکشد ولی در مواردی از آسیب‌رسانی و گزند به قهرمان خودداری نمی‌کند و یا در مواردی نیز دیو قصد مبارزه با قهرمان را دارد. در افسانه آلدارکؤسه، دیو و روباه با آن که آلدارکؤسه موقع روبه‌رو شدن با دیو، سلام می‌دهد و دیو نیز عبارت بالا را بر زبان می‌آورد و او را به مبارزه فیزیکی فرا می‌خواند. (گلدیوا، ۲۰۰۶: ۹) در افسانه قول تیرانداز، دیو قهرمان را با طناب می‌بندد (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۵۳) در افسانه‌های آق‌پامتق و مایسا کاکیل، دیو خون دو شخصیت مؤنث افسانه‌ها را می‌مکد. (همان، ۳۸، قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۵۱)

د: ازدواج دیوان با زنان و ازدواج مردان با دیوان: مطالعه افسانه‌ها این نکته را روشن می‌سازد که دیوها نیز چون انسان‌ها دوست دارند روابط جنسی برقرار کنند و به‌ویژه بسیار مشتاق هستند که دختران زیبارو و پری‌رو همسر آنان بشوند. به همین خاطر دیوان این نوع دختران را می‌ربایند و نزد خود می‌برند و در برخی موارد موفق به ازدواج با آنان می‌شوند و در بعضی از افسانه‌ها می‌خوانیم که زنان خود به ازدواج دیوان درمی‌آیند ولی در اکثریت موارد با آن که دختران اسیر دیوان هستند از ازدواج با آنان خودداری می‌کنند. دیوان پیوسته از آنان تقاضا و خواهش می‌کنند که همسرشان بشوند و نکته‌ی جالب این است که دیوها در این مورد از قدرت و توان خود به نفع خود استفاده نمی‌کنند و برای دیوان مهم است که آن دختران زیبارو با طیب خاطر و به خواست خود به همسری آنان درآیند. دیوان در افسانه‌های ایرانی عاشق آدمیان می‌شوند و زنان و دختران را می‌ربایند. دیو هفت سر برای هر سرش دختری می‌رباید. (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴۳۵)

در افسانه **مرد و سه دختر او**، گردبادی می‌آید و سه دختر آن مرد را می‌رباید و در ادامه متوجه می‌شویم که گردباد دیو بوده است و سه دیو با سه دختر آن مرد ازدواج کرده‌اند. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۶۹-۶۶)

در افسانه **صالح بای**، دیوی به نام «سیمان جاجو» دختری به نام «گل» را به قصد ازدواج می‌دزد و نزد خود نگاه می‌دارد ولی آن دختر حاضر به ازدواج با دیو نیست. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۳۴۵) [در افسانه‌های ایرانی] گاه قهرمان مرد داستان با خواهر یا دختر دیو ازدواج می‌کند و گاه مادر دیوان را با وعده‌ی ازدواج فریب می‌دهد. در برخی از نمونه‌ها، دختران و زنان عاشق دیوان می‌شوند. (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴۳۵)

در افسانه‌های ترکمنی نیز مردان با یکی از اعضای خانواده‌ی دیو - بیشتر با دختر دیو - ازدواج می‌کنند. شخصیت افسانه **برادران ناتنی**، دلباخته‌ی دختر دیو می‌شود. دیو برای ازدواج شرایطی تعیین می‌کند. پسر برخی از شرایط را به‌جای می‌آورد و در ادامه برادر کوچک او موفق به انجام بقیه‌ی شرایط می‌شود.... در پایان افسانه، برادر بزرگ با دختر دیو ازدواج می‌کند و جشن باشکوهی برگزار می‌شود.



(قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۳۸) قهرمان افسانه پسر مغازه‌دار نیز با دختر دیو ازدواج می‌کند. این دختر یاریگر قهرمان افسانه است. (همان، ۸۴-۸۳)

در برخی از روایت‌ها و افسانه‌های ایرانی و ترکمنی، زنان پس از ازدواج با دیو، مرتکب خلاف و جنایت علیه نزدیکان خود می‌شوند. «در برخی از روایت‌ها، خواهر پهلوان که عاشق دیو شده است، با او درمی‌آمیزد و صاحب فرزندی می‌شود و به یاری دیو قصد کشتن برادر خود را نیز دارد. [مورد دیگر] مادر شاهزاده اسماعیل پنهانی با دیوی که به دست پسرش گرفتار شده است، درمی‌آمیزد و فرزندی به دنیا می‌آورد، او نیز قصد دارد به یاری دیو، اسماعیل را نابود سازد...» (اکبری مفاخر، ۱۳۹۵: ۴۳۵)

در افسانه **جهان پهلوان** از افسانه‌های ترکمنی، مادر قهرمان که توسط پسرش شاهزاده جهان پهلوان از مرگ نجات یافته است، از راه راست منحرف می‌شود و با دیوی که توسط پسرش در چاهی محبوس شده است، ارتباط نامشروع برقرار می‌سازد. مادر جهان پهلوان، با وسوسه و توطئه و تشویق دیو، فرزند مهربان و فداکار خود را به مأموریت‌های بسیار خطرناک فرستد تا در راه انجام این مأموریت‌ها سربه‌نیست شود. قهرمان موفق به انجام این مأموریت‌ها می‌شود و سلامت برمی‌گردد. در ادامه، مادر از لطف و مهربانی فرزند خود سوء استفاده می‌کند و باعث می‌شود که دو چشم او توسط دیو کور شود. (مثراد قولیویا، ۲۰۱۱: ۹۱-۸۴) در افسانه **دیو آهونما**، مادر قهرمان افسانه را از راه راست منحرف می‌سازد. آن دو تصمیم به قتل پسر می‌گیرند، ولی موفق نمی‌شوند و دیو توسط قهرمان کشته می‌شود. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۰۹)

مبارزه قهرمان با دیو

در ادامه‌ی مقاله به توضیح و شرح ویژگی‌های مبارزه قهرمانان افسانه‌ها با دیوان می‌پردازیم. در اغلب افسانه‌ها که در آن‌ها دیوها نقش منفی دارند، بین قهرمانان افسانه‌ها و دیوان مبارزه انجام می‌شود. در بیشتر مواقع نیز پیروزی از آن قهرمانان افسانه‌ها است و البته در برخی از افسانه‌ها، دیوان موفق به شکست دادن شخصیت‌های فرعی افسانه‌ها و در مواردی نیز قهرمان می‌شوند. لازم به ذکر است که گاهی دیوها قهرمانان را شکست می‌دهند، ولی به‌خاطر خوبی و احسان اولیه‌ی قهرمانان، آنان را می‌بخشند. در مواردی قهرمان خود به تنهایی بر دیوان غلبه می‌کند و گاهی نیز با کمک و راهنمایی یاریگران دیو را مغلوب می‌سازد. ما به چند مورد می‌پردازیم.

وقتی قهرمان به محل زندگی دیوان می‌رود، افرادی که در آن‌جا اسیر هستند و یا زنانی که به ناچار با دیو زندگی می‌کنند، از دیدن قهرمان بسیار تعجب می‌کنند و به قهرمان می‌گویند: «اگر گورخری به این‌جا بیاید، سُمش را و اگر پرنده‌ای به این‌جا بیاید بالش را از دست می‌دهد. تو چگونه به این‌جا آمده‌ای؟» و از قهرمان می‌خواهند که برای حفظ جان‌ش هرچه زودتر آن‌جا را ترک کند. البته جملات دیگری نیز شبیه این جملات مطرح می‌شود. قهرمان توصیه و نصیحت آن افراد را نمی‌پذیرد و آماده‌ی مبارزه با دیو می‌شود. در برخی از افسانه‌ها، قهرمان و دیو بدون آن‌که سخنی بگویند با هم مبارزه می‌کنند، ولی در اغلب افسانه‌ها، دیو با دیدن قهرمان به او می‌گوید: «تیراندازی؟ یا مبارزه تن‌به‌تن (کشتی)؟» قهرمان در پاسخ می‌گوید: «تیراندازی بخورد به سر بابات، مبارزه.» (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۱۲، الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۴۸۹، قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۴۸-۲۴۷) و در برخی از افسانه‌ها مانند مأممت‌جان، مشخص می‌شود که چه کسی باید مبارزه را شروع کند. مأممت‌جان نوبت را به دیو واگذار می‌کند. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۴۸۹) در چندین افسانه، دیوها قبل از روبه‌رو شدن با قهرمان افسانه، از حضور او آگاه هستند و نام قهرمان را بر زبان می‌آورند. برای نمونه می‌توان از افسانه‌های **کچلک دلاور**، **مأممت‌جان** (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۴۱۹، ۴۸۹) و **مایسا کاکیل** (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۴۷) نام برد.

در تعدادی از افسانه‌ها، قهرمان در مبارزه با دیو مشکلات چندانی ندارد و به راحتی بر دیو پیروز می‌شود و حتی موفق می‌شود دیوهای زیادی را به ترتیب از بین ببرد. برای نمونه می‌توان از **جهان پهلوان** نام برد که سی‌و‌نه دیو را می‌کشد و در آخر سردار دیوها را شکست می‌دهد و در چاه محبوس می‌کند. (مثراد قولیبوا، ۲۰۱۱: ۸۵-۸۴) **کلجه و یارتی کله** نیز سه دیو را به راحتی می‌کُشد. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۱۱۲، پاک، ۱۳۸۸: ۱۲۸)

در چندین افسانه‌ی ترکمنی، قهرمان موفق می‌شود به راحتی دیو اول و دوم را شکست دهد و سر و یا گلوی آنان را با شمشیر قطع کند، ولی مبارزه با دیو سوم که از دو دیو دیگر قدرتمندتر هست، سخت‌تر و طولانی‌تر می‌باشد و اغلب با کمک زنان یاریگر که زیر پای دیو یک جُوال ارزن می‌ریزند و سبب می‌شوند که پای دیو بلغزد، موفق به شکست آن دیو می‌شود. (قاقالییوا، ۲۰۰۸: ۲۴۸-۲۴۷ و ۱۱۴-۱۱۳، الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۳۰۰-۲۰۹)

مبارزه مأممت‌جان، کوچک‌ترین پسر پادشاه، با هفت دیو با شرح و تفصیل بیشتری آمده است. مأممت‌جان پس از آن که دو برادر بزرگ‌ترش به دست «دیو سفید» گرفتار می‌آیند، با شمشیر تیزش به محل زندگی دیو سفید می‌رود... وقتی که دیو به او نزدیک می‌شود، مأممت‌جان با سنگ چنان ضربه‌ای به سر دیو می‌زند

که کله‌ی دیو تکه‌تکه می‌شود. بعد از آن قهرمان به سراغ دیو دوسر می‌رود و در مبارزه او را به زمین می‌زند و دیو متلاشی شود. جان دیوهای سوم، چهارم، پنجم و ششم را می‌کشد و نوبت به مبارزه با دیو هفتم می‌رسد. این دیو بسیار قدرتمند و پُر زور است و هفت سر دارد. مبارزه مأممت‌جان با این دیو چهل شبانه‌روز طول می‌کشد. دیو قوی‌تر از مأممت‌جان است و وقتی که مأممت‌جان دستپاچه می‌شود و روحیه‌اش را از دست می‌دهد، دختری که اسیر دیو هفتم است به کمک قهرمان می‌آید. این زن یک جُوال ارزن زیر پای دیو می‌ریزد. مأممت‌جان، دیو را به طرف ارزن‌ها هُل می‌دهد. پای دیو سُر می‌خورد و مأممت‌جان از فرصت سود می‌جوید و دیو را می‌کشد. البته ذکر این نکته‌ی مهم ضروری است که قهرمان این افسانه، شیشه‌ی عمر هر یک از این دیوها را می‌یابد و می‌شکند. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، جان دیوها در بیرون از جسم آنان و در شیشه‌ی عمر می‌باشد. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۴۹۴-۴۸۳)

ملاحظه می‌شود که مبارزه با دیوها همیشه راحت و آسان نبوده است.

برخی از قهرمانان افسانه‌ها، هنگامی که دیوها در خواب هستند از کشتن آنان خودداری می‌کنند و این کار را دور از شأن خود می‌دانند. یکی از دخترهای اسیر شده توسط دیو به یارتنی قولاق می‌گوید: «تا این دیو خواب است، او را بکش و گرنه بیدار می‌شود و تو را می‌کشد.» قولاق پاسخ می‌دهد: «من با نامردی کسی را نمی‌کشم. بیدارش می‌کنم و با او می‌جنگم.» (پاک، ۱۳۸۸: ۱۲۷)

در افسانه‌های دیگر نیز این مورد تکرار می‌شود. برای نمونه به افسانه‌های پسر یتیم، پسر پهلوان (متراد قولیویا، ۲۰۱۱: ۳۰۴، ۲۴۴) و مایسا کاکیل می‌توان اشاره کرد. (فاقالیویا، ۲۰۰۸: ۲۴۷) البته قهرمان افسانه قول مرگن اسیر دیو می‌شود. دیو قبل از او فرد دیگری را با طناب بسته بود. طناب‌های او را باز می‌کند تا بخورد و قول مرگن را با طناب می‌بندد. دیو به خواب چهل‌روزه می‌رود. قول مرگن با دندان طناب را باز می‌کند و آتشگیر داخل اجاق را برمی‌دارد و به تک چشم دیو که در پیشانی او قرار دارد، فرو می‌کند. دیو کور می‌شود و قول مرگن می‌گریزد. (حال موحاممدوف، ۱۹۷۹: ۵۹-۵۸)

همان‌طور که در بخش ساده‌لوحی دیوان مطرح شد. در مواردی قهرمانان ها نه از طریق مبارزه‌ی فیزیکی بلکه با حقه و ترفند و زیرکی خود بر دیوان پیروز می‌شوند. افسانه‌هایی هم وجود دارد که قهرمان در ابتدا دیو را شکست می‌دهد؛ اما در ادامه از دیو شکست می‌خورد. در افسانه دیو و پسر پیرزن این مورد آمده است. دیو علت پیروزی اولیه و شکست بعدی شخصیت افسانه را این‌گونه توضیح می‌دهد: «ای جوان! ... بار اول، تو به

خاطر مردم روستا و برای نجات آن‌ها آمده بودی. به همین دلیل، زور و آرزوی همه‌ی مردم روستا در وجود تو جمع شده بود و من نتوانستم در برابر آن مقاومت کنم، اما این بار به خاطر خودت و برای ثروتمند شدن آمدی و دیگر تنها زور و آرزوی خود همراهت بود. به همین دلیل، من به راحتی تو را شکست دادم.» در ادامه دیو، جوان را به خاطر خوبی اولیه‌ی او و به شرط تعریف کردن کامل ماجرا برای مردم روستا، آزاد می‌کند. (پاک، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۰) همه‌ی شخصیت‌های افسانه‌ها در مبارزه با دیو نه تنها پیروز نیستند بلکه در مبارزه بسیار ضعیف ظاهر می‌شوند و به راحتی شکست می‌خورند و اسیر می‌شوند. برای نمونه می‌توان به افسانه‌های **مأممت‌جان** و **پادشاه و دیو** اشاره کرد. (الله ناظروف، ۲۰۰۷: ۴۸۳، پاک، ۱۳۸۸: ۲۰۵-۲۰۴) در افسانه «مأممت‌جان» دو برادر بزرگ‌تر او از دیو شکست می‌خورند و در افسانه دوم یعنی «پادشاه و دیو» پسر قوی پادشاه در کشتی با دیو، مغلوب و زندانی می‌شود؛ اما پسر دوم پادشاه که لاغر و ضعیف است، سوار خروس چابک... می‌شود و به جنگ همان دیو می‌رود... دیو یک‌باره به هوا می‌پرد و به پسر حمله می‌کند. پسر جاخالی می‌دهد و دیو با شکم روی زمین می‌افتد و خروس روی دیو می‌پرد و با نوکش سر او را از تنش جدا می‌کند. (پاک، ۱۳۸۸: ۲۰۵)

به‌طور خلاصه، می‌توان چنین گفت که قهرمان در مبارزه با دیو یا به تنهایی او را شکست می‌دهد و می‌کشد و گاهی نیز با کمک و راهنمایی یاریگران -به‌ویژه زنان اسیر شده توسط دیو- موفق به شکست دادن و کشتن دیو می‌شود. در مواردی نیز قهرمان از دیو شکست می‌خورد ولی دیو به‌خاطر خوبی و احسان اولیه‌ی قهرمان و یا مؤدب بودن او، از کشتن قهرمان خودداری می‌کند. شخصیت‌های فرعی افسانه‌ها -به‌ویژه برادران بزرگ قهرمان- در مبارزه با دیو شکست می‌خورند و اسیر می‌شوند.

خلاصه و جمع‌بندی

یکی از موجودات افسانه‌ای/ خیالی در افسانه‌های ترکمنی، چون افسانه‌های ایرانی، **دیو** است. این موجود خیالی که در زبان ترکمنی به آن **döw** می‌گویند، ویژگی‌ها و کارکردهای متنوعی دارد. دیوها موجوداتی بلندقامت و پُرزور به تصویر کشیده می‌شوند که اغلب تک‌چشم هستند و تعداد سرِ آنان از یک تا بیست و چهار سر می‌باشد. دیوهای خاکستری، سیاه، سفید، قهوه‌ای و زرد در افسانه‌های ترکمنی حضور دارند. برخی از دیوان از توانایی‌های خارق‌العاده‌ای چون شفا بخشیدن آدم‌های چلاق و نابینا و... برخوردارند. دیوان افسانه‌های ترکمنی به شکل حیوانات مختلفی چون اسب، گورخر و آهو درمی‌آیند و یا به ابر و باران و گردباد تبدیل می‌شوند. دیوها در مکان‌ها و جاهای مختلفی هم‌چون یک دهکده‌ی ساده، چاه‌ها، غارها تا قصرهای باشکوه زندگی می‌کنند.

جان دیوها در بیرون از بدن آنان قرار دارد. شیشه‌ی عمر آنان در نزد حیوانات واقعی و

افسانه‌ای مانند ماهی، کرم، گنجشک، شیر است و یا در شیشه‌ای است که در گوش اژدها و یا آهو قرار دارد و یا در درون تخم مرغ می‌باشد. شیشه‌ی عمر دیو دور از دسترس انسان‌هاست و دستیابی به آن به سهولت ممکن نیست.

دیوان با وجود هیکل گنده و قدرت فراوان، در مواردی کودکان، ساده‌لوح، زودباور و ترسو هستند و فریب زیرکی و حقه و ترفند قهرمان را می‌خورند و باعث پیروزی قهرمان افسانه می‌شوند. دیوهای ساده‌لوح نه‌تنها از انسان، بلکه در مواردی از حیواناتی چون الاغ و خروس و بُز و به‌ویژه روباه فریب می‌خورند و در مواردی نیز ترسو و مستأصل و درمانده در برابر قهرمانان ظاهر می‌شوند و از آنان می‌خواهند که شیشه‌ی عمر آنان را نشکنند.

دیوان از سویی بی‌رحم و ستمگر به تصویر کشیده می‌شوند، آنان دختران را برای ازدواج می‌ربایند، انسان‌ها را اسیر می‌کنند و می‌خورند، اموال مردم و حیوانات را می‌زدند و گاهی قرض خود را پس نمی‌دهند. خون شخصیت‌های مؤنث را می‌مکند و به انسان‌ها آزار می‌رسانند و از سوی دیگر مهربان و یاریگر هستند و به قهرمان برای رسیدن به اهدافش کمک می‌کنند و در مواردی با دشمنان آنان می‌جنگند و به‌خاطر قهرمان از

عشق و علاقه‌ی خود به محبوب و معشوق دست می‌کشند. دیوان در برخی از افسانه‌ها قهرمان را به فرزندخواندگی می‌پذیرند و آنان را دوست دارند. یاریگری دیوها به قهرمان افسانه داوطلبانه یا به‌خاطر نیکی و احسان قهرمان به دیو و یا یکی از اعضای خانواده‌ی او، یا به فرمان شخصیت‌های دیگر افسانه و در مواردی هم از سر اجبار می‌باشد. و در برخی از افسانه‌ها نیز دیوها نقش راهنما و هدایت‌گر را به عهده می‌گیرند. علاوه بر آنچه ذکر شد، برخی از دیوها قشون دارند و هم‌چنین آنان به‌راحتی بوی آدمیزاد را متوجه می‌شوند و اغلب به شکار می‌روند و بیشتر مواقع حضور قهرمان، آنان در خواب هستند. دیوان به «سلام» اهمیت و حرمت قایل هستند و معمولاً به «سلام‌دهنده» آزار نمی‌رسانند. بین دیوان و آدمیان ازدواج نیز صورت می‌گیرد.

در بسیاری از افسانه‌ها بین قهرمان و دیو مبارزه‌ی فیزیکی انجام می‌شود. در این افسانه‌ها معمولاً قهرمان به تنهایی و یا با کمک و راهنمایی دیگران -به‌ویژه زنان اسیر در نزد دیو- پیروز می‌شود. در مواردی نیز دیوها بر قهرمان پیروز می‌شوند، ولی به‌خاطر احسان و نیکی اولیه‌ی او، قهرمان را نمی‌کشند و البته دیوها به‌راحتی بر شخصیت‌های فرعی افسانه -به‌ویژه برداران بزرگ‌تر قهرمان- پیروز می‌شوند.

در مجموع، اگرچه دیو با شکل و شمایل عجیب خود، قدرتمند و دارای توانایی‌های خارق‌العاده به نمایش درآمده است، ولی در مواردی نیز ترسو و احمق و نادان به تصویر کشیده شده تا عظمت و بزرگی قهرمان بیشتر مشخص شود. چهره‌ی قهرمان در مقابل دیو، فردی قدرتمند، با اراده، مصمم، شجاع، فداکار و مهربان ارائه می‌شود.